

## ارزش‌های واژگانی یک ترجمه کهن از نهج البلاغه

طارق قسّو\*

### چکیده

در بین متون ترجمه شده از عربی به فارسی، ترجمه‌های قدیم نهج البلاغه جایگاه ممتاز و البته ناشناخته‌ای دارند. از آنجا که اصل عربی متن در موضعی ثقیل و ترجمه آن دشوار است، فضایی اغلب ناشناسی که پیش از عهد صفوی به ترجمه این اثر اقدام کرده‌اند کار دشواری در پیش داشته‌اند. آن‌ها نمونه‌های فراوانی برای الگوبرداری و تأثیرپذیری در اختیار نداشته‌اند، و این دقیقاً برخلاف ترجمه‌های قدیم قرآن است که در آن‌ها مترجمان نمونه‌های پرشماری را در دست داشته و کار آن‌ها از این لحاظ آسان‌تر بوده است. در میان ترجمه‌های منشور شده از نهج البلاغه، نسخه بسیار ممتاز کتابخانه وزیری یزد (مورخ ۸۸۲ق) در مقاله حاضر برای نخستین بار تحلیل و برخی ارزش‌های زبانی آن بازنمایی می‌شود. صاحب این ترجمه نیز، مانند سایر ترجمه‌های قدیم این اثر، ناشناس است، اما از اشتراک برخی واژگان نادر آن با واژگان شماری از متون قدیم، شاید بتوان درباره محلّ پدید آمدن اثر گمانه‌زنی کرد.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، ترجمه، تاریخ زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی، واژه‌شناسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۴

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران / t.ghasso@ut.ac.ir

♦ این مقاله، مستخرج از رساله دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی، در گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران است.

## مقدمه

در میان ترجمه‌های متون عربی به زبان فارسی، نمونه‌هایی وجود دارد که حائز ارزش‌های زبانی فراوان است. بی‌تردید هیچ یک از این منابع را نمی‌توان در مطالعات تاریخ زبان فارسی یا مطالعات واژه‌شناسی نادیده گرفت، زیرا دایره لغات عربی هیچ یک از این متون با متن دیگر مشابهت ندارد. برای نمونه، شمار واژگان خاص و نادر عربی که در متون ادبی‌ای چون نهج البلاغه، مقامات حریری یا یک مجموعه شعری مانند معلقات سبع به کار رفته، به هیچ وجه با واژگانی که در قرآن یا احادیث نبوی یافت می‌شود انطباق ندارد. از این رو، در کنار مطالعه ترجمه‌های کهن قرآنی - که یکی از مهم‌ترین گنجینه‌های زبان فارسی است و همچنان شمار زیادی از آن‌ها بررسی نشده است - لازم است به سایر متون ترجمه‌ای متقدم فارسی نیز پرداخته شود. یکی از کم‌نظیرترین این منابع، ترجمه‌های نسبتاً کهن و ارزنده‌ای است که از نهج البلاغه بر جای مانده و تاریخ کتابت نسخه‌های شماری از آن‌ها به پیش از سال ۹۰۰ ق بازمی‌گردد، و برخی نیز که پس از این تاریخ کتابت شده، ریشه و تباری کهن‌تر دارند.

در واقع ترجمه‌های بازمانده کهنی که از متون دینی شیعی در دست است، حاوی ارزش‌های زبانی فراوانی است. بخشی از این ترجمه‌ها که دارای ضبط‌های نادر واژگانی یا شماری از واژگان و عبارات نادر گویشی است، اغلب بین سده ششم هجری تا حوالی سده نهم هجری تاریخ‌گذاری شده و پهنه جغرافیایی خاصی را در بر می‌گیرد. بیشتر آنها از نواحی مرکزی (که خود شامل منطقه بسیار وسیعی است) یا کناره دریای مازندران است.

برای نمونه می‌توان از ترجمه کهنی از کتاب النهایة شیخ طوسی از مترجمی ناشناس یاد کرد که قدیم‌ترین نسخه آن در ۶۸۶ ق کتابت شده است. این ترجمه به همراه متن عربی کتاب در دو جلد (به همراه مجلد سومی مخصوص حواشی نسخه‌های عربی و فارسی) به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه انتشار یافته و یکی از غنی‌ترین ترجمه‌های کهن شیعی از حیث معادل‌گذاری‌های فارسی است (دانش‌پژوه، ۱۳۶۷: ۳۵؛ عمادی حائری، ۱۳۸۵: ۳۰).

همچنین ترجمه فارسی کهنی از المختصر النافع، از آثار مشهور محقق حلّی (صاحب

شرايع الإسلام) از مترجمی ناشناس در دست است که نسخه آن در ۶۹۶ق کتابت شده و باز به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه نشر یافته است (دانش‌پژوه، ۱۳۶۷: ۳۷؛ عمادی حائری، ۱۳۸۵: ۳۰).

ترجمه کهنی ظاهراً متعلق به سده هفتم هجری از صحیفه سجّادیه (الصحيفة الكاملة) در نسخه‌ای کتابت شده در تاریخ ۷۹۱ق در دست است که به احتمال قوی اصل ترجمه به ناحیه مازندران تعلق داشته و اهمیت آن در این است که از طریق این ترجمه با صورت کهن برخی واژگان مازندرانی آشنا می‌شویم (قاسمی، ۱۳۹۴: شانزده - هفده). به یک ترجمه دیگر از همین متن که تصویری از نسخه خطی آن به شماره ۵۶ عکسی در کتابخانه محقق طباطبایی در قم محفوظ است<sup>۱</sup> و در تاریخ ۷۶۱ق به دست محمد بن محمد بن عبدالقهار شیرازی کتابت شده (حکیم، ۱۳۸۲: ۲۵، ۴۸؛ همو، ۱۳۹۴: ۵۹) باید توجه کرد.<sup>۲</sup> در کنار متون نیایشی شیعی که ظاهراً در محافل و مناطق شیعی از عربی به فارسی برگردان شده می‌توان به مصباح المتهجد و مختصر آن (تحریر کوچک‌تر اثر) از شیخ طوسی اشاره کرد که چند نسخه نسبتاً قدیم از ترجمه‌هایی ناشناخته از آن در کتابخانه‌های آستانه قم، مرعشی، مسجد اعظم (قم) و کتابخانه مجلس محفوظ است (دانش‌پژوه، ۱۳۶۷: ۹۴؛ عمادی حائری، ۱۳۸۸: ۹۵-۱۰۳؛ حکیم، ۱۳۹۴: ۵۸، پانویس ۲).

از نهج البلاغه نیز ترجمه‌های نسبتاً کهن چندی در دست است. یکی از نمونه‌ها که از نظر تاریخ کتابت نسخه آن، متقدم بر سایرین به نظر می‌رسد، در کتابخانه مسجد گوهرشاد (در جوار آستان قدس رضوی در مشهد) به شماره ۱۰۴ (در یک مجموعه) محفوظ است و تاریخ کتابت آن ۸۱۸ق است (فاضل، ۱۳۶۳: ۸۸/۱؛ طباطبایی، ۱۳۷۹: ۴۰-۴۱).<sup>۳</sup> دومین نسخه تاریخ‌دار از این دست، همین ترجمه نهج البلاغه محفوظ در کتابخانه وزیری یزد به شماره ۱۲۰ (شماره عمومی ۵۰۲۱) مورخ ۸۸۲ق است (نک. پس از این). از سده نهم

۱. اصل نسخه در کتابخانه خصوصی فخرالدین نصیری محفوظ است.

۲. نسخه مترجم دیگری از صحیفه سجّادیه به شماره ۷۷۴ در کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی در قم که ادعا شده در ۷۵۴ق کتابت گردیده، به‌زعم درست حکیم (۱۳۹۴: ۶۰)، متعلق به سده ۱۲ و ۱۳ق است.

۳. این ترجمه ارزنده را خانم محدّثه محمدی سرهنگ‌آبادی در دانشگاه تهران در دست بررسی و تصحیح دارند.

هجری به بعد تعداد نسخه‌های ترجمه‌دار نهج البلاغه افزایش پیدا می‌کند که لازم است در بررسی‌های مستقلی به ارزش‌های آن‌ها توجه شود و مشخص گردد که کدام یک ریشه‌های کهن یا تبار مشترکی با یکدیگر دارند. از میان این ترجمه‌ها که دارای ریشه‌ای کهن یا گویشی است، می‌توان به ترجمه نهج البلاغه نسخه شماره ۷۶۸ کتابخانه آستان قدس رضوی مورخ ۹۷۳ق اشاره کرد که مصحح آن، عزیزالله جوینی، بر آن بود که در قرن پنجم و ششم هجری پدید آمده (نهج البلاغه، ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ۱۳۶۸: ۱/ دو - سه)، اما ظاهراً این ترجمه به قدمتی که ادعا شده نیست (نک. شهیدی، مقدمه او بر ترجمه خود؛ صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۶: ۹) و آنچه از غرایب زبانی که در آن وجود دارد، بیش از آنکه به قدمت ترجمه بازگردد، احتمالاً به تعلق ترجمه به یک گویش یا گونه زبانی خاص (از همان نواحی شیعی مانند مراکز جبال ایران، گرگان و مازندران یا جز آن) ارتباط داشته باشد. در میان نسخه‌های کهن نهج البلاغه نمونه‌هایی نیز وجود دارد که در لابلائی سطور آن شماری از واژگان به خط کهنی به فارسی برگردان شده که در چنین بررسی‌هایی، از آن‌ها نیز نباید غفلت ورزید (برای نمونه، نک. حق‌پرست، ۱۳۹۳: ۶۴-۶۶).

برخی از واژگان نادر این دست ترجمه‌ها را در شماری از متون کهن دیگر متعلق به نواحی شیعی، مانند روض الجنان از ابوالفتح رازی، ترک الإطباب (شرح کهنی بر شهاب الأخبار قاضی قضاعی)، ترجمه شهاب الأخبار (چاپ استاد دانش‌پژوه از روی نسخه بسیار کهن همدان، مورخ ۵۶۷ق)، ضیاء الشهاب (شرح کهن فارسی دیگری بر همان شهاب الأخبار قضاعی، نگاشته شارحی احتمالاً از نواحی کاشان)، ترجمه الملل و النحل شهرستانی از مترجمی ناشناس (نسخه برگردان با مقدمه دکتر محمد عمادی حائری) و جز آن می‌توان دنبال کرد و با گنجینه زبانی مناطق مرکزی ایران آشنایی بیشتری به دست آورد.

#### معرفی ترجمه نهج البلاغه، نسخه یزد

نخستین بار محمدتقی دانش‌پژوه (۱۳۴۸: ۳۹۶/۱) در فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به اختصار از نسخه‌ای ممتاز از یک نهج البلاغه مترجم که در کتابخانه

آیه‌الله وزیری در یزد محفوظ است و میکروفیلم و تصویر آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه نگهداری می‌شود سخن گفت. آنگاه شیروانی (۱۳۵۰: ۱۵۲/۱) در مجلدی از فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد که در سال ۱۳۵۰ منتشر شد، این نسخه را به‌اجمال معرفی کرد. سپس در مقاله بلندی که سیّد عبدالعزیز طباطبایی (۱۳۰۸-۱۳۷۴) درباره نسخه‌های خطی کهن نهج البلاغه نگاشت و بعدها در قالب کتابچه‌ای مستقل به فارسی نیز برگردان گردید، از این نسخه یاد شد و به اینکه این نسخه یک نسخه مترجم است اشاره گردید (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۴۱-۴۲). سپس علی صفری آق‌قلعه (۱۳۸۶: ۹-۱۰) در نوشتاری کوتاه آن را معرفی کرد و محققان را به ارزش و قدمت آن توجه داد.

در حقیقت این ترجمه در میان چند ترجمه دیگر نهج البلاغه که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، نمونه ارزشمندی از نظر زبان و قدمت به حساب می‌آید که باید به‌صورت مستقل منتشر شود. انتشار چنین اثری البته نیازمند دقت بالایی هم از حیث بررسی نسخه‌های متن عربی اصلی (نهج البلاغه) و هم از منظر بررسی دقیق معادل‌هایی است که مترجم برای عبارات عربی در نظر گرفته است. توجه ویژه به دیگرسانی‌های متن عربی اولاً به این سبب است که تعیین کنیم این نسخه از متن نهج البلاغه به کدام یک از روایت‌ها و تبارهای متن گردآوری شده سیّد رضی در ایران تعلق داشته است، و ثانیاً از این جهت که نشان دهیم آیا معادل‌های زیرنویسی که برای متن عربی کتاب ثبت شده عیناً مطابق با روایت یا تبار حاضر خواهد بود یا اینکه متن به یک تبار و ترجمه به تباری دیگری تعلق دارد. در واقع این احتمال همیشه درباره متن‌های پرخواننده‌ای چون متون دینی وجود دارد که کاتبی یک نسخه از متن عربی را که متعلق به روایت مثلاً «الف» است، به همراه ترجمه‌ای از آن متن که به روایت «ب» از آن متن تعلق دارد با هم درآمیزد و نسخه متفاوتی را پدید آورد که در همه موارد همخوانی صددرصد بین متن و ترجمه ندارد. پس از انجام چنین بررسی‌ای است که روشن خواهد شد آیا کاتب نسخه یزد، خود مستقلاً پدیدآور اصلی این ترجمه بوده، یا اینکه تحت تأثیر ترجمه‌هایی دیگر و قدیم‌تر از دوران حیات خود (۸۸۲ق) صرفاً به رونویسی از یک ترجمه کهن‌تر پرداخته است. احتمال اخیر در چنین مواردی بسیار است.

تاریخ کتابت نسخه یزد، در انتهای آن چنین درج شده است:

تیسر الفراغ من کتاب نهج البلاغه بحمد الله و منه يوم الخميس وقت صلوة الظهر في السادس صفر - ختم بالخير و الظفر - سنة اثني ثمانين و ثمانمئة هجرية على يد العبد الضعيف المحتاج إلى رحمة الله اللطيف الواثق بفضل الله الغني جهضم بن بيرهلال بن نيكجهش بن هلال الحسيني غفر الله له و لوالده و لجميع المؤمنين و المومنات و المسلمين و المسلمات برحمتك يا أرحم الراحمين ... (گ ۳۰۷ پ).

بنابراین، کاتبی که جهضم بن پیرهلال بن نیکجهش بن هلال حسینی نام داشته، در روز پنجشنبه هنگام نماز ظهر ششم ماه صفر از سال ۸۸۲ق، از کتابت متن و ترجمه اثر فراغت یافته است.

### واژه‌هایی از این ترجمه

در این بخش برخی از ارزش‌های واژگانی این ترجمه کهن - که بی تردید سابق بر ترجمه‌ای است که از روی یک نسخه عهد صفوی مورخ ۹۷۳ق موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی منتشر شده<sup>۱</sup> - برشمرده می‌شود. امید است در آینده پیوندهایی که بین این ترجمه و ترجمه چاپ جوینی و سایر ترجمه‌های قدیم نهج البلاغه وجود دارد آشکارتر گردد. زیرا چنانکه درباره ترجمه‌های فارسی قرآن در قرون نخستین شاهدیم، این ترجمه‌ها نیز احتمالاً به تبار یا تبارهای مشترکی تعلق دارند و نخستین کسی که نهج البلاغه، این متن ثقیل ادبی و دینی را ترجمه کرده، ترجمه او می‌توانسته بارها مورد استفاده کاتبانی قرار گیرد که به اصل ترجمه وفادار بوده و تنها در برخی جزئیات آن را تغییر داده‌اند.

به‌عنوان معیاری نسبتاً مهم در تعیین قدمت این ترجمه و یا میزان تمایل آن به یکی از گویش‌های محلی، می‌توان تصریح کرد که در ترجمه نسخه یزد مورخ ۸۸۲ق، «الی» در اکثر موارد به «ها» ترجمه شده است (در بیشتر صفحات). این در حالی است که در مقایسه با سایر ترجمه‌های نهج البلاغه، یا دست‌کم ترجمه قدیم آستان قدس رضوی مورخ ۹۷۳ق (مبنای چاپ عزیزالله جوینی)، ترجمه نسخه یزد نمونه‌ای از قدمت و عدم گرایش به زبان

۱. مبنای چاپ عزیزالله جوینی؛ نک. نهج البلاغه، ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ۱۳۶۸.

جدیدتر یا معیار است. زیرا در ترجمه آستان قدس ۹۷۳ق، «ها» (در برگردان «الی») کمترین بسامد را دارد و تنها در یک مورد دیده شده است (همان: ۲/۲، سطر ۷). در واقع در ترجمه نسخه یزد مورخ ۸۸۲ق و نیز ترجمه نسخه کتابخانه گوهرشاد مورخ ۸۱۸ق، این معادل دارای بالاترین بسامد است.

در ادامه، ابتدا برخی از معادل‌های حائز اهمیت در این ترجمه نقل خواهد شد. سپس، به واژگان و ترکیب‌هایی که در متون قدیم شواهد کمتری دارند، با نقل عین جمله‌ای که حاوی این کاربرد در آن آمده (جمله «شاهد»)، اشاره خواهد شد.

برخی از معادل‌های حائز اهمیت:

اندوه‌گن (۲۵پ، ۴۴ر، ۸۶پ، ۱۰۲ر، و موارد متعدد دیگر)؛ «بزرگداشت کردن» (= إكرام) (۷پ) و متضاد آن، «حقیرداشت کردن» (= إستهیان) (۲پ)؛ «باراندن» (= إمطار) (۱۳پ)؛ «بسیارمال‌شده‌گان» (= وافرین) (۲۲پ)؛ «بیران شدن» (= اینیار) (۹ر؛ نیز نک. ۱۷۷ر)؛ «پاورنجن» (= حجل) (۲۲پ)؛ «تاب باز داده باشد» (= انتكث) (۱۰پ)؛ «چندا» (= رُبَمَا) (۲۷ر)؛ «خاییدن» (= خصم) (۱۰پ)؛ «خردمندان‌تر» (= احجی) (۱۰ر)؛ «خلقان» (= خلائق) (۵ر)؛ «خورد» (= صغیر) (۸ر؛ ۱۰پ)؛ «درگذرنده» (= غالی) (۹پ)؛ «دست‌ورنجن» (= قُلب) (۲۲پ)؛ «دوتو» (= مضاعفة) (۱۸۸ر)؛ «دور درشدن» (= تعمق) (۲۶۶ر)؛ «رنگ‌ها نمودن» (= تلون) (۱۰پ)؛ «روشناس» (= وجیه) (۳۰۲ر)، «ستیهنده» (= عنود) (۲۶ر)؛ «شایستر» (= اعرف) (۱۶پ)، و «ناشایستر» (= انکر) (۱۶پ)؛ «ظفر میاباد» (= لافظرت) (۲۱ر)؛ «فرا زبان داد او را» (= لَقَاءَة) (۷ر)؛ «فرا سپردند» (= سلکوا) (۹ر)؛ «گروهان» (= اقوام) (۲۰ر)؛ «نگه‌داشت خواستن» (= استعصام) (۸پ)؛ «نگوسار شونده» (= ناکسه) (۶پ)؛ «وابریدن» (= اقطاع) (۷ر)؛ «واسپردند او را» (= وَرَدوا) (۹ر)؛ «سنب‌ها» (= سنبک) (۹پ)؛ «دراستادم» (= طفقتُ) (۱۰ر)؛ «بُشِ كَفْتار» (= عُرْفِ الصَّنْبُع) (۱۱ر)؛ «آن وقت باز» (= حیث) (۱۲ر)؛ «انبازان» (= شرکاء) (۱۷ر)؛ «چسبیده» (= راجح) (۱۸پ)؛ «پس‌روی» (= اتباع) (۲۴ر)؛ «گرد درآمده باشد ایشان را حقارت» (= وَ سَمِلَتْهُمُ الدَّلَّةُ)

(۲۶پ)؛ «دشخواری و سختی» (= وَعْثَاء) (۳۲پ)؛ «با خود برده» (= مُسْتَصْحَب) (۳۲پ)؛ «پس شکر خدا را نه کم یافت است انعام او یعنی دایم است» (= و الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْشُورِ الْإِنْعَامِ) (۳۳ر)؛ «و حکم‌هایی که نو بادید کنند» (= أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ) (۳۴ر)؛ «با پس بودن» (= تأخیر) (۳۴ر)؛ «راه راست یاونندگان» (= مهتدین) (۳۶پ)؛ «پرهیزیده» (= محذور) (۴۲پ)؛ «چسبنده» (= مایل) (۴۵ر)؛ «رو با رو دیدن» (= معاینه) (۴۵ر)؛ «پاداشت» (= جزا) (۴۵ر)؛ «فاهم‌آوردگان» (= مضمنون) (۴۵پ)؛ «پاداش یاونندگان» (= مدینون) (۴۵پ)؛ «جُسته» (= مطلوب) (۴۷پ)؛ «مردآسا» (= یافع) (۴۸ر)؛ «به‌سردرآینده‌ها» (= طوارق) (۴۸پ)؛ «نرم‌کش» (= سلس) (۴۸پ)؛ «درنگی‌کننده» (= مبطی) (۵۸ر)؛ «فاهم بستن» (= نظم) (۵۸ر)؛ «ها انگیختن» (= هیچ) (۶۱ر)؛ «مراغه کردن» (= تَمَعَك) (۶ر)؛ «هادیدآمده» (= ناشیة) (۶۳ر).

در این نمونه‌ها، که به اقتضاء مجال، از دسته‌بندی‌های آن از منظر زبان‌شناسی پرهیز شد، انواع ابدال‌ها، افعال پیشوندی، گروه‌های فعلی و معادل‌های خاص برای واژگان عربی دیده می‌شود که در جای خود حائز اهمیت است. برخی مباحث نیز در بخش املائی متن باید در مقایسه با سایر متون کهن بررسی شود، از جمله اینکه به‌جای املائی مرسوم «خواندن» از «خاندن» (به‌عنوان معادل «قرائت» یا «دعا») استفاده شده است (۱۱پ). «ای» نیز به‌عنوان معادلی برای همزة «(أ)» استفهام به کار رفته (۱۳پ) که در بسیاری متون ترجمه‌ای کهن عربی به فارسی نمونه دارد.

و اینک شواهدی چند از کاربردهای نادر در این ترجمه:

■ «آسیاه» (= رَحَى): «مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا: جاء من از آن خلافت همچو جاء ستونست از آسیاه» (۱۰ر؛ نیز نک. ۷۲ر، ۸۸ر، ۱۰۴ر، ۱۲۳ر). این کاربرد جز در این متن، دست‌کم در یک موضع از تفسیر ابوالفتوح رازی (۱۳۷۸: ۱۲۴/۱۶): «آسمان بر قطبی می‌گردد، چون قطب آسیاه و آن قطب بردوش فریشته‌ای است» و موضعی از تاریخ رویان (آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۹): «در قریه بون بر قتل او اقدام کرد و جثه او بر سر راه کالج رود، زیر آسیاه از جانب شرقی جوی بر سر راه مدفون است» نیز دیده می‌شود.



■ «اشتباہ کردن» (= مسارعة): «وَمَنْ اِزْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ اِلَى الْخَيْرَاتِ: و هرکس که منتظر باشد مرگ را اشتباہ کند در خیرات» (۲۶۵پ). این ضبط با بسامدی بالا در ترجمه صحیفه سجّادیه متعلق به نواحی مازندران ظاهراً از سده هفتم هجری نیز دیده می‌شود (صحیفه سجّادیه با ترجمه‌ای کهن به فارسی، ۱۳۹۴: ۲۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۵۹، ۲۶۱. نیز نک. یاحقی، ۱۳۷۲-۱۳۷۶: ۵۰/۲، که در قرآن مترجم شماره ۳۷۸ [دارای کد ۵۲ از فرهنگنامه قرآنی] به کار رفته که ترجمه‌ای از سده هفتم هجری است که آن را واقفی به نام اسماعیل سلمانی رازی در ۸۲۴ق وقف کرده و چه بسا اصل ترجمه نیز در نواحی مرکزی ایران پدید آمده باشد).

■ «باردان» (= عیبّه): «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ اَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْئِلُ حِكْمِهِ: آل محمد ایشانند جایگاه سرّ خدای و ملجاء امر خدا و باردان علم او و پناگاه حکم او تعالی» (۹پ)؛ و «باردان» (= وعاء): «لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ: اگر بودی مر او را باردانی» (۴۰پ)، «وَ اَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَفْنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا: عجب تر از این پشت درسر در آینده‌ای که پس درآمد ما را به درپچیده‌ای در باردان» (۱۹۸ر)، «وَ حَفِظَ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ: و نگاه داشتن آنچه در باردان باشد به محکم گردانیدن سربند» (۲۲۶پ)، «يَا كُمَيْلُ بِنَ زِيَادٍ، اِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ اَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا اَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا اَقُولُ لَكَ: ای کمیل پسر زیاد، بدرستی که این دل‌ها را باردان‌هاست. پس بهترین آن باردان دلست پس نگه دار از من آنچه می‌گویم» (۲۷۷پ)؛ و چند شاهد دیگر). این واژه در تاریخ‌نامه هراة نیز به همین معنا به کار رفته است: «چون صاحب و عیّاران به هراة رسیدند متفرّق شدند و اسلحه و ساز نبردی که با خود همراه داشتند در باردان‌ها نهادند و پنجگان و دهگان از دروازه‌ها درآمدند» (هروی، ۱۳۶۲ق: ۷۵).

■ «برافزولیدن/ ورافزولیدن» (= حَتَّ / حَصَّ): «وَ اَحْتَكُمُ عَلَيَّ جِهَادِ اَهْلِ الْبَغْيِ: و برمی‌افزولم شما را بر جهاد کردن اهل بغی و ستم» (۶۷ر)؛ «وَ قَدْ جَمَعَ النَّاسَ وَ حَصَّهُمُ عَلَيَّ الْجِهَادِ فَسَكَّتُوا مَلِيًّا: بدرستی که جمع کرد مردمان را او ورافزولید ایشان را بر جهاد پس خاموش شدند زمانی دراز» (۸۸ر)؛ «فِي حَتِّ اَصْحَابِهِ عَلَيَّ الْقِتَالِ: در برافزولیدن اصحاب

بر قتال» (۹۱ر)؛ «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَاهِيَ قَبْلَكُمْ عَنْهَا: ای مردمان، بدرستی که من، بحق خدا، که بر نمی‌افزولم شما را بر طاعتی جز آنک سبقتم می‌برم شما را ها آن» (۱۳۳ر)؛ «فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيَكُمْ وَتَأْيِيَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيصَكُمْ: پس اگر نه برای این بودی بسیار نگردانیدمی حرص شما را و ملامت کردن شما را و گرد کردن شما بر او و ورافزولیدن شما» (۲۵۶پ)؛ نیز نک. ۱۴۴ر، ۱۶۵ر، ۲۱۰پ، ۲۳۱ر، ۲۳۵پ، ۲۴۶ر، ۲۸۸ر؛ ۱۹۲ر و ۲۴۵پ [دو مورد «افزولیدن»].

■ «بندنه» (= عروة): «فَالْتَحَمْتُ عُرَى أَشْرَاجِهَا: پس درهم گرفت بندنه بندها آن» (۵۸پ)؛ (۱۲۰ر)؛ «وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَعُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً: و گردانید رسن‌ها اسلام را استوار، و بندنه ایمان را محکم» (۱۴۶پ).

■ «پایچه‌ها» (= اظلاف): «بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ، وَقَامَ لِيَاؤُهُ، فِي فِتْنٍ دَاسْتَهُمْ بِأَخْفَافِهَا، وَطَبَّتُهُمْ بِأَظْلَافِهَا، وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا: به یاری ایشان برفت علم‌ها و نشان‌ها او و بیستاد علم او در فتنه‌ای که بکوفت ایشان را سپول‌ها خویس و در نوردید ایشان را به پایچه‌ها خویس و باستاد بر سنب‌ها خود» (۹پ). هیچ یک از شواهدی که از «پایچه» (= دهانه هر یک از دو بخش شلوار) سراغ داریم، به معنایی که در متن حاضر آمده نیست.

■ «پرشکم» (= مبطان): «أَوْ أَيْتٍ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بَطُونٌ غَزْتِي وَأَكْبَادٌ حَرَّتِي: یا شب گذارم پُرشکم و گرد من شکم‌ها باشند گرسنگان و جگرها باشند گرم از تشنگی» (۲۳۵پ). نیز نک. بعدی).

■ «پرشکمی» (= بطنه): «وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ: و تمام بگشت بر او عمل او و هلاک کرد او را پرشکمی او» (۱۱-۱۱پ).

■ پسر کاکو (= ابن خال): «فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: و بگو مر او را که می‌گوید ترا پسر کاکوی تو» (۲۶ر).

■ پسنده [واضح و در موارد متعدّد با سه نقطه] به جای «بسنده»: «وَهُوَ حَسْبِي وَنِعَمَ الْوَكِيلِ: و او پسنده است مرا و خوش نگهدارنده است» (۴پ)؛ «وَوَكْفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ

لَا يَعْرِفُ قَدْرَهُ: و پسندیده است مرد را نادانی که شناسد قدر خود را» (۱۵پ)؛ «و كَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ: و پسندیده است ایشان را شفاء دهنده او از باطل» (۱۹ر)؛ «و اتوكل عليه كافيًا ناصراً: و توکل کنم بر او پسندیده نصرة‌کننده» (۴۴پ)، و موارد بسیار متعدد دیگر. آنچه عجالتاً در این باره می‌توان گفت آن است که در برخی نسخه‌های کهن فارسی، همین ضبط «پسندیده» به جای «بسنده» به‌وضوح دیده می‌شود. از این رو لازم است در یک جستجوی وسیع در متونی که این واژه در آن‌ها به کار رفته، به اصل و محل کتابت نسخه‌های کهن فارسی در این مورد خاص توجه شود و در نهایت پس از تتبعی وسیع و به‌دنبال آن تحلیل‌های واژه‌شناسی، بین دو صورت این واژه در متون کهن مرزبندی‌ای صورت گیرد. برای نمونه، احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی (زنده در آغاز ربیع‌الاول ۶۹۳ق)، از رجال ادبی و احتمالاً دیوانی در ناحیه آتاتولی در سده هفتم هجری که از تألیف و کتابت نسخه نفیس اثر خود موسوم به مُجْمَلُ الْأَقْوَالِ فِي الْحِكْمِ و الْأَمْثَالِ در غره ربیع‌الاول ۶۹۳ق فراغت یافته، در این اثر که نسخه اصل و خط مؤلف محسوب می‌شود، ضبط «پسندیده» را به کار برده است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: گفت هر که بر حق تعالی توکل کند و در همه احوال خیر و شر و نفع و ضرر خود را بدو بازگدارد خدای تعالی پسندیده است وی را که در همه احوال او را یاری دهد و مهمات او را کفایت فرماید» (دمانیسی سیواسی، ۱۳۸۱: گ ۱۱. در حالی که مصحح متن چاپی این اثر بدون اشاره به تغییری که در متن داده آن را به «بسنده» تبدیل کرده است؛ نک. همان، ۱۳۹۳: ۶۳)؛ «كَفَاكَ مُذَكَّرًا نَفْسِي بِأَمْرِي وَ حَسْبِكَ أَنْ أَرَاكَ وَ أَنْ تَرَانِي: پسندیده است یادآورنده نفس من به کار من، و پسندیده است که بینم تو را و آنک بینی مرا» (همان، ۱۳۸۱: گ ۶۹پ، که باز بدون هیچ اشاره‌ای به «بسنده» تبدیل شده است؛ نک. همان، ۱۳۹۳: ۲۵۸)؛ و موارد متعدد دیگر (از جمله: همان، ۱۳۸۱: ۱۱۶ر، شعر «أبوزيد»؛ همان، ۱۳۹۳: ۴۵۸).

■ «پشت با راست کردن» (= انتصاب): «رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ، وَ صَافُونَ لَا يَتَرَأِيلُونَ:

رکوع‌کنندگان اند که پشت با راست نکنند و صف‌زدگان باشند که زایل نگردند» (۶پ).

■ «پنا» [= پناه]: «فَتَرَوُودُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا: توشه برگیرد

در دنیا از دنیا آنچه در پنا آورید به آن نفس‌ها خود را فرداد» (۲۴ر. نیز نک. بعدی).  
 ■ «پنا دادن به...» (= لَجَأَ إِلَى / لَأَذَ ب..): «اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ: بدانید بندگان خدا، بدرستی که تقوی و پرهیزکاری سرای استواری قوی و فسق سرای استواری حقیر است باز ندارد اهل او را و در پناه نیارد هر که پنا دهد به او» (۱۱۵ر)؛ «وَلَاذَ بِهِ زَاغِبًا مُجْتَهِدًا: پنا دهد به او رغبت کنند [ه] کوشش نماینده» (۱۳۹پ).

■ «پناگاه» (= مَوئِل، مَفْزَع یا مانند آن): «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوئِلُ حِكْمِهِ: آل محمد ایشانند جایگاه سرّ خدای و ملجاء امر خدا و باردان علم او و پناگاه حکم او تعالی» (۹پ)؛ «مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ: پناگاه ایشان در مشکلات ها نفس‌ها ایشان» (۵۳پ) و موارد متعدّد دیگر (گگ ۴۹ر، ۷۷ر، ۱۷۸پ، ۲۲۱ر، ۲۸۷ر).

■ جاگاه دادن (= تَبَوُّة): «فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ: پس براند مردمان را تا که فروآورد و جاگاه داد ایشان را، جا کرامه، یعنی اسلام» (۲۷پ).

■ «جولاء» (= غور): «وَمَا أَبْعَدَ غَوْزَهَا مِنْ كَلِمَةٍ: و چه دورست جولاء او از کلمه» (۱۸پ)؛ «وَوَّغَوْزُهُ بَعِيدٌ لَطِيفٌ: و جولاء فرورفته او دورست» (۲۵ر).

■ «دنه‌گرفته» (= بَطْر) و واژگان مرتبط با آن: «وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا، وَلَا عِنْدَ الْبُأْسَاءِ فِشْلًا: مباش نزدیک نعمت‌ها دنه‌گرفته و نه بنزدیک کارزار بددل» (۲۳۰ر)؛ «لَوْجُودِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تَبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ: مر وجود نیک و پسندیده اخلاق از آن کس دنه‌گرفته کند او را کرامه» (۲۴۷ر)؛ «فَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ: پس باید که مشغول نکند ترا از ایشان دنه‌گرفتنی» (۲۴۸ر)؛ «وَالدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطِرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ: روزگار دو روز است: روزی مر تو راست و روزی بر تو. پس چون باشد مر تو را پس [مباش] دنه‌گرفته، و چون باشد بر تو پس صبر کن» (۲۹۰پ)؛ «إِنْ اسْتَغْنَى بَطْرٌ وَفُتِنَ: اگر مستغنی [شود] دنه‌گرفته شود و در فتنه اندازد او را» (۲۹۲ر. برای شواهد آن به‌عنوان معادل «مُتَرَف» در همین متن، نک. ۷۱پ، ۱۶۴ر، ۲۰۸پ، ۲۱۶ر، ۲۷۹ر).

■ «دوسنده شد» (= لزبت): «و لَا طَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ: و وادوسانید آن را به تری تا که دوسنده شد» (۲ر).

■ «دوله باد» (= إعصار): «مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبِضُهَا وَ أَبْسُطُهَا إِنْ لَمْ [يَكُنْ] تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ فَكَبَّحَكَ اللَّهُ: نیست آن جز کوفه که قبض می‌کنم او را و بسط می‌کنم او را اگر نباشی جز تو ای کوفه که جهد دوله بادها سخت او پس نفرین کناد ترا خدای» (۲۰پ). تنها شاهی که در دهخدا برای آن آمده، در مدخل «دوله» است که در ذیل آن «دوله باد» تنها با یک شاهد از تاریخ جهانگشای جوینی دیده می‌شود.

■ «دیک» (= أمس): «وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا حَيْفَةً: و عجب می‌دارم مر تکبرکننده آنک بود دیک نطفه‌ای و باشد فرداد مردار» (۲۷۵پ).

■ «سپول‌ها» (أخفاف): «بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ، وَقَامَ لِيَاؤُهُ، فِي فِتْنٍ دَاسْتَهُمْ بِأَخْفَافِهَا، وَ طِنْتَهُمْ بِأَطْلَافِهَا، وَقَامَتْ عَلَيَّ سَنَابِكُهَا: به یاری ایشان برفت علم‌ها و نشان‌ها او و بیستاد علم او در فتنه‌ای که بکوفت ایشان را سپول‌ها خویش و درنوردید ایشان را به پایجه‌ها خویش و باستاد بر سنب‌ها خود» (۹پ). طبق ضبط برخی فرهنگ‌های متقدم و نیز دهخدا، ضبط رایج این واژه که به معنای سم شتر است «سپل» است (همین مدخل در لغتنامه)، و اینجا باید «سپول» (به فتح سین) باشد که تنها یک بار در این ترجمه به کار رفته است.

■ «سرچکاد» (= هام): «وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ: و شما گروهانید سبکان سرچکاد» (۲۹پ): «فَإِنَّهُ أَتَى لِسَيْفٍ عَنِ الْهَامِ: بدرستی که آن بازجهاننده‌تر باشد مر شمشیرها را از سرچکاد» (۹۱ر): «وَصَرَبٌ يَفْلِقُ الْهَامَ، وَيُطِيحُ الْعِظَامَ: و زدنی بشکافند سرچکاد و پیراند استخوان را» (۹۱پ): «أَمَّا لَوْ أُشْرِعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَصَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ، لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ: اگر برافرازد زود نیزه‌ها ها ایشان درریزند شمشیرها بر سرچکاد ایشان، بدرستی که پشیمان شوند بر آنچه بود از ایشان» (۱۳۹پ. نیز نک. ۲۹ر، ۳۹پ، ۲۹۲پ).

■ «سزاور» (= أهل): این ضبط خاص در دو موضع از متن حاضر دیده می‌شود: «فَأَوْرَدْتَهُمُ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَ بَاطِلٌ، وَ لِكُلِّ أَهْلٍ: پس وارد شدند ایشان در بهشت که حقست و

آن باطلست و مر هر یکی را سزاورست» (۱۵ر)؛ «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي: و بدرستی که دانستید شما که من سزاورترم به آن خلافة غیر از من» (۴۲ر). در فرهنگنامه قرآنی نیز دو مورد از کاربرد آن گزارش شده است (یاحقی، ۱۳۷۲-۱۳۷۶: ۲۹۹/۱؛ ۶۷۴/۲).

■ «فراپرسیدن» (= استکتام): «لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْتُنَّ: راست نباشد گذاردن حاجت‌ها مگر به سه خصلت: خورد شمردن آن تا بزرگ شود و فراپرسیدن آن تا ظاهر شود و تعجیل آن تا گوارنده شود» (۲۷۲ر).

■ «فراخ فراگرفته» (= مُوسَع): این کاربرد در متن حاضر پرسامد است و یک بار برای «موسَع» به کار رفته است (۸ر). به دو مورد از جملاتی که باز ترکیب فعلی «فراخ فراگرفتن» در آن‌ها استفاده شده اشاره می‌شود: «فَمَا وَجَدْتَنِي يَسْعُنِي إِلَّا قِتَالَهُمْ أَوْ الْجُحُودَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ: پس نیافتم من که رو [ا] دارم و فراخ فراگیرم جز قتال ایشان تا انکار کردند به آنچه آمد به ایشان محمد» (۳۵ر)؛ «و وَسِعَهُمْ عَدْلُهُ، وَ غَمَرَهُمْ فَضْلُهُ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهٍ مَا هُوَ أَهْلُهُ: و فراخ فراگرفت ایشان عدل خود و واپوشید به ایشان فضل خود و تقصیر ایشان از حقیقت آنچه او اهل آنست» (۶۳ر).

■ «فرداد» (= غد): «وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَغَدًا السَّبَاقَ: که امروز می‌دانست و فرداد پیشی گرفتن» (۲۳پ)؛ «فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا: توشه برگیرید در دنیا از دنیا آنچه در پنا آورید به آن نفس‌هائ خود را فرداد» (۲۴ر)؛ «ضَحَى الْغَدِ: چاشتگاه فرداد» (۲۹ر)؛ «وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً: و عجب می‌دارم مر تکبرکننده آنک بود دیک نطفه‌ای و باشد فرداد مردار» (۲۷۵پ). این ضبط از «فردا» که در متون بسیاری شاهد دارد، در این متن حدود ۳۰ بار تکرار شده و از ضبط‌های بسیار پرسامد و پرتکرار در این اثر به شمار می‌رود. شمس قیس به این ضبط خاص اشاره کرده (رازی، ۱۳۳۵: ۳۰۵): «ناگاهیان به معنی ناگهان و فرداد به معنی فردا» و ابن‌اسفندیار (۱۳۶۶: ۵۱/۱، ۹۳، ۱۰۹، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۰) نیز در

تاریخ طبرستان چند بار آن را به کار برده است (نیز نک. یاحقی، ۱۳۷۲-۱۳۷۶: ۱۰۶۳/۳). منوچهر ستوده در تصحیح کتاب مرعشی (۱۳۶۴: ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۹۸) متعلق به سده نهم هجری، چند بار به اشتباه این ضبط صحیح را به پانویس برده و در متن اثر آن را به «فردا» تبدیل کرده و در این باره در مقدمه مصحح نوشته است: «اختلاف رسم الخط نسخه با رسم الخط امروزی فارسی زیاد نبود. پاره‌ای از آنها را تغییر داده و به شکل امروز نوشتیم. [مثلاً] در آخر کلمه فردا، دال دیگری دیده می‌شود به شکل فرداد» (!). باید توجه داشت که این ضبط بسیار پرشاهد نیز - که در اینجا از عرضه سایر شواهد آن به سبب پرهیز از اطناب چشم‌پوشی شد - ظاهراً در نواحی گسترده جبال، شمال ایران و شاید برخی مناطق همجوار آن‌ها، دست‌کم تا اواخر قرن نهم هجری کاربرد داشته است.

■ «کالبت‌ها» (= اشباح): «وَأَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا: و لازم گردانید آن را کالبت‌هائ آن را» (پ۵).

■ «کژرستگی» (= عَصَل): «وَأَلَا سَوَادَ لَوْضِحِهِ، وَأَلَا عَوَجَ لَانْتِصَابِهِ، وَأَلَا عَصَلَ فِي عُدُوهِ: و نه سیاهی مر روشنی او را و نه کجی مر راستی او و بلندی او و نه کژرستگی در چوب او» (۱۷۷ر).

■ «کونسته شتر» (= عَجَز [= سرین] البعير): «وَذَلِكَ أَنَّ الرِّدِيفَ يَرْكَبُ عَجَزَ البعيرِ، كَالعَبْدِ وَ الأَسِيرِ وَ مَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا: و آن که بدرستی که پس نشستن در نشیند کونسته شتر همچو بنده و اسیر و آن کس که جاری و مجری این هر دو باشد» (۲۶۵ر). برای شواهدی که از این واژه در الابنية عن حقائق الادوية، السامی فی الاسامی میدانی، المصادر زوزنی و مهذب الاسماء به کار رفته، مدخل «کونسته» در دهخدا را می‌تواند مشاهده کرد (برای شواهدی دیگر، نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۴۵؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۶؛ حبیش تفلیسی، ۱۳۵۱: ۱۱۱۷/۳، ۱۱۲۰).

■ «نورا» (= مستطیر): «وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيرًا: و روان گردانید در او چراغی فاش و نورا» (پ۶).

■ «وابستن» (= قرن): «وَقَرْنَهَا [إِلَى حَدِّهِ]: و وابست آن را ... [ریختگی یکی دو کلمه از نسخه]» (۶ر).

■ «وادوسانیدن» (= لوط) / «بادوسیدن» (= لصق): «و لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ: و وادوسانید آن [= گِلِ آدم] را به تری تا که دوسنده شد» (۲. ر. برای نمونه‌های بیشتر از کاربرد این فعل پیشوندی، نک. ۶، ۱۴، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۳)؛ «وَأَلَصَّقَ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدِّقِ: و بادوس به اهل ورع و پرهیز و راستی» (۲۴۳. ر). جدا از فعل پرکاربرد «دوساندن/ دوسانیدن» (برای نمونه، نک. اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۱۹-۱۲۰، ذیل «بشل، بشلیدن»؛ دهخدا، ذیل «دوسیدن»، «دوساندن»، «دوسانیدن» و «بردوسانیدن»)، عین این فعل پیشوندی («وادوسانیدن») در مصدرنامه کهن زوزنی (۱۳۴۰-۱۳۴۵: ۵۵/۲، ذیل «إلِزاق/ إلِساق/ إلِصادق»: «به چیزی وادوسانیدن») و در نسخه‌بدل‌های تاج المصادر شاهد دارد (نک. بیهقی، ۱۳۶۶-۱۳۷۵: ۶۴۷/۲، ذیل «الملاحمة»: چیزی به چیزی بادوسانیدن [نسخه‌بدل: «نسخه‌بدل: وادوسانیدن»؛ ۶۶/۱، ذیل «اللِّط»: ملازم شدن، و بادوسانیدن] نسخه‌بدل: وادوسانیدن، و... و حبیش تقلیسی (۱۳۵۱: ۱۲۲۰/۳) نیز یک بار آن را ثبت کرده است. چنانکه در شاهد اخیر از تاج المصادر دیده شد، همچنین نباید از صورت «بادوسانیدن» که در همان منبع (بیهقی، ۱۳۶۶-۱۳۷۵: ۴۷۳/۲، ۵۱۴) ضبط شده غفلت کرد. در ترجمه لابلای سطور یک نسخه کهن از نهج البلاغه نیز، از معادل «بازدوسانید» برای «أَلَصَّقُوا» استفاده شده است (حق پرست، ۱۳۹۳: ۶۶).

■ «هاپژاردن» (= تشمیر/ استعداد): «هاپژارده باشد: شمّر» (۲۶پ)؛ «هاپژاردن: استعداد» (۳۱پ)؛ «پژارده شو: شمّر» (۲۰۸ر)؛ «هاپژار: شمّر» (۲۳۰ر). در ترجمه لابلای سطور یک نسخه کهن نهج البلاغه، برای «قَلَصَتْ» از معادل «هاپخارد» استفاده شده که به‌زعم حق پرست (۱۳۹۳: ۶۶)، تصحیف «هاپجارد» و صورتی از «هاپژارد» است. در صحیفه سجّادیه با ترجمه‌ای کهن به فارسی (۱۳۹۴: ۴۳، ۲۰۱) برای «استعداد» از معادل «هاپژاردن» و برای «تهیاً» از «هاپجاردن» استفاده شده که نشان می‌دهد در سده هفتم (تاریخ‌گذاری از مسعود قاسمی، مقدمه نویسنده چاپ عکسی کتاب) این کاربرد در مازندران رواج داشته است. چنانکه محمدی (۱۳۹۸: ۱۶۹-۱۸۶) نشان داده، صورت‌های «پژاردن، پچاردن/ پجاردن، پیچاردن/ پیجاردن» از این واژه در مناطقی چون قومس، گرگان،



ری، مرکز و شرق جبال و کرانه جنوبی دریای خزر کاربرد داشته و شواهد متعددی از آن در متونی چون روض الجنان، ترجمه قرآن ری (مورخ ۵۵۶ق)، ترجمه شهاب الأخبار (چاپ دانش‌پژوه از روی نسخه ۵۶۷ق) و چند متن دیگر وجود دارد.

■ «ها دادن»: «أُولَاةُ اللَّهِ رِضْوَانُهُ، وَ ضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ: ها دهاد او را خدا رضوان خود و زیادت گرداناد ثواب را برای او» (۲۳۰پ).

■ «هارنگیختن» (= تدمیر، إثارة، و جز آن): «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَ اسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ: بدرستی که معاویه جمع کرد و هارنگیخت برای قتال گروه خود را و باهم آورد یاران خود را تا واگردد بیدادی‌ها جایگاه خود و بازگرداند باطل‌ها اصل خود» (۱۸پ. برای نمونه‌های دیگر، نک. برگ‌های ۶، ۷، و جز آن).

#### نتیجه

در ترجمه کهنی از نهج البلاغه که در ۸۸۲ق کتابت شده، ضبط‌های نادر و نمونه‌های کهنی از واژگان فارسی دیده می‌شود که حائز اهمیت است. غلبه مطالعه نهج البلاغه در نواحی شیعی از یک سو (با اینکه روایت کردن و نسخه‌برداری این متن اختصاص به شیعیان ندارد)، و کاربرد واژگان خاص و ضبط‌هایی در این ترجمه، نزدیک به واژگان و ضبط‌های رایج در نواحی مرکزی تا شرقی جبال (مطابق با استان‌های تهران، قزوین، البرز، قم، اراک و بخشی از اصفهان کنونی)، قومس و گرگان تا طبرستان، این احتمال را قوت می‌بخشد که ترجمه مورد بررسی در این گستره جغرافیایی پدید آمده باشد. تاریخ‌گذاری آن البته نیازمند بررسی‌های دقیق‌تر و پی‌گیری تک‌تک واژگان خاص و نادری است که در آن به کار رفته است، اما دست‌کم بر اساس نسخه نسبتاً قدیمی که از این ترجمه در دست است، می‌توان زمان پدید آمدن اصل ترجمه را متعلق به زمانی پیش از ۸۸۲ق محدود کرد. چه بسا چنین ترجمه‌ای، یکی از نمونه‌های بسیار قدیم (پیش از عهد تیموری) از ترجمه‌های نهج البلاغه به زبان فارسی باشد.

## منابع

- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸). تاریخ رویان. به تصحیح و تحشیۀ منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: پدیده خاور.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی نیشابوری (۱۳۷۸). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، ۲۰ ج (در ۱۰ مجلد). به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ادیب نطنزی، بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۴۶). المرقاة. به کوشش سید جعفر سجادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسدی طوسی (۱۳۳۶). لغت فرس. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد مقرئ (۱۳۶۶-۱۳۷۵). تاج المصادر، ۲ ج. به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالمزاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حبیبش تفلیسی (۱۳۵۱). قانون ادب، ج ۳. به اهتمام غلامرضا طاهر. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- حق پرست، امین (۱۳۹۳). «چند معنی تازه در ترجمه لغات نسخه‌ای از نهج البلاغه». گزارش میراث، دوره ۲، س ۸، دوشماره ۶۲-۶۳: ۶۴-۶۶.
- حکیم، سید محمد حسین (۱۳۸۲). نسخه‌های خطی، شروح و ترجمه‌های صحیفه سجّادیه. قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). مقدمه بر: الصحیفه السجّادیه الکامله، نسخه برگردان دستخط ابراهیم بن علی کفعمی، مورخ سنه ۸۶۷ق از مجموعه سید جلال الدین یونسی. تهران - قم: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و بنیاد محقق طباطبایی.
- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸). فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷). فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامی در زبان فارسی، به انضمام رساله اصول فقه فارسی. تهران: علمی و فرهنگی.

- دمانیسی سیواسی، احمد بن احمد بن احمد (۱۳۸۱). *مُجمل الأقوال فی الحِکْم و الأمثال*. نسخه‌برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). *مُجمل الأقوال فی الحِکْم و الأمثال*. به تحقیق و تصحیح فاطمه توگلی رستمی. تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه، چاپ دوم از دوره جدید. تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران.
- رازی، شمس قیس (۱۳۳۵) [تاریخ مقدمه]. *کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به کوشش محمد قزوینی و محمدتقی مدرّس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- زوزنی، ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۴۵-۱۳۴۰). *کتاب المصادِر*، ج ۲. به کوشش تقی بینش. مشهد: کتابفروشی باستان.
- شیروانی، محمد (۱۳۵۰). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد، وابسته به کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۱. تهران: انجمن آثار ملی.
- صحیفه سجّادیه با ترجمه‌ای کهن به فارسی (۱۳۹۴). [پدیدآور: ناشناس]، نسخه‌برگردان دستنویس شماره ۴۳۴ کتابخانه میرزا محمد کاظمینی یزد (کتابت ۷۹۱ق). مقدمه نسخه‌شناختی و زبان‌شناختی: مسعود قاسمی. تهران - یزد: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، با همکاری دفتر مطالعات فرهنگی و موقوفات میرزا محمد کاظمینی.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۳۸۶). «نسخه‌ای کهن تر از کهن‌ترین ترجمه نهج البلاغه». گزارش میراث، دوره ۲، س ۲، دوشماره ۱۳-۱۴: ۹-۱۰.
- طباطبایی، سید عبدالعزیز (۱۳۷۹). دستنویسهای به دست آمده نهج البلاغه تا پایان سده دهم هجری. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- عمادی حائری، سید محمد (۱۳۸۵). «شیعه ایرانی پیش از ایران شیعی». معارف، س ۲۲، ش ۶۶: ۲۷-۳۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). «در ترجمه کهن از مصباح صغیر». معارف، س ۲۳، ش ۶۸: ۹۵-۱۰۳.
- فاضل، محمود (۱۳۶۳). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد، ج ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- قاسمی، مسعود (۱۳۹۴). مقدمه - صحیفه سجّادیه با ترجمه‌ای کهن به فارسی.

- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۱۳۵۵). کتاب البلغه. به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- محمدی، میثم (۱۳۹۸). «پژاردن، پچاردن / پچاردن، پیچاردن / پیچاردن؛ تأملی در باب جغرافیای گویشی، دایره معنایی و اشتقاق». فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۱۵: ۱۶۹-۱۸۵.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان. با تصحیح و تعلیقه منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.
- نهج البلاغه، ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم (۱۳۶۸). [پدیدآور: ناشناس]، ج ۲. به تصحیح عزیزالله جوینی. تهران: علمی و فرهنگی.
- هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ق/ ۱۹۴۳م). تاریخ‌نامه هرات. به تصحیح محمد زبیر الصدیقی. کلکته [چاپ افست کتابفروشی خیام].
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۲-۱۳۷۶). فرهنگ‌نامه قرآنی، ۵ ج. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.